

از حکومت الهی پیامبر (ص) تا سلطنت موروثی معاویه

ابوالفضل عابدینی*

دانشیار تاریخ اسلام، دانشگاه تهران، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۲/۰۵، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۰۳/۳۰)

چکیده

پیامبر اسلام (ص)، بزرگ‌ترین انقلاب را در تاریخ به وجود آورد. وی تمام نهادهای سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و اعتقادی جامعه را به هم ریخت و نهادهایی جدید را جایگزین آن‌ها کرد و تحولی درونی در دل اعراب به وجود آورد. پس از رحلت حضرت رسول (ص) امویان در مدیریت جامعه اسلامی نفوذی خزنه کردند که بعدها منشأ شکل‌گیری تحولات بسیاری در روند تاریخ اسلام شد؛ آنان اساس جاهلیت نوین را پی‌ریزی کردند.

مسئله اصلی این پژوهش این است که چگونه بنی‌امیه، دشمنان قسم‌خورده اسلام، در رده‌های بالای مدیریت جامعه اسلامی نفوذ کردند؟ و چه کسانی این امکان را برای آنان فراهم کردند و دستشان را در تصدی مناصب حساس و کلیدی باز گذاشتند تا زمینه را برای سلطنت موروثی فراهم کنند؟

کلیدواژه‌ها: حکومت الهی، پیامبر اسلام (ص)، بنی‌هاشم، بنی‌امیه، سلطنت موروثی.

*. E-mail: aabedini@ut.ac.ir

طرح مسئله

یکی از مباحث مهم در تاریخ سیاسی اسلام، موضوع روی کارآمدن معاویه - بنیانگذار خلافت اموی - و ارزیابی مشروعیت آن است. در عصر ظهور آیین مقدس اسلام، مهم‌ترین دشمن شکوفایی و گسترش اسلام، بنی‌امیه بوده‌اند که اسلام و مسلمانان، ضربه‌های سنگینی از آنان خورده‌اند و جنگ‌های زیادی از جانب آنان بر مسلمانان تحمیل شده است. سرانجام این جنگ‌ها و درگیری‌ها، پیروزی اسلام بر آنان بود، به طوری که بنی‌امیه برای حفظ جان و مال و موقعیتشان در جریان فتح مکه، به ظاهر اسلام آوردند و مورد عفو و بخشایش پیامبر بزرگ اسلام قرار گرفتند. حال چگونه شد که این دشمنان دیرین و قسم‌خورده اسلام، به مشاغل و مناصب مهمی در حکومت اسلام دست یافتند و به تدریج مقدمات خلافت را برای خود فراهم آوردند؟ چگونه این دشمنان سرسخت دیروز در رأس حکومت اسلامی قرار گرفتند، بنی‌هاشم و اهل بیت پیامبر (ص) را کنار گذاشتند، دستورات دین مبین اسلام را بازیچه قرار دادند و حکومت اسلامی را به سلطنت موروثی بنی‌امیه تبدیل کردند؟

در این مقاله، سعی بر این است که با استفاده از منابع، به بررسی ریشه‌های اصلی تبدیل حکومت اسلامی به سلطنت موروثی بنی‌امیه، بپردازیم.

مقدمه

با ظهور و گسترش اسلام، تحولی بزرگ در تمام شئون زندگی مردم حجاز رخ داد و یک انقلاب و دگرگونی کامل به وقوع پیوست و کم‌کم دامنه آن در تمامی نواحی جزیره العرب گسترش یافت. پیامبر اسلام (ص) با مبارزه‌ای قاطع، بت‌پرستی را که ریشه همه بدبختی‌های آن مردم بود، ریشه‌کن کرد و نظام یکتاپرستی را جایگزین آن ساخت؛ نظام قبیله‌ای و قومی و نیز آداب و رسوم غلط را از بین برد؛ تعصب‌های کورکورانه قومی را لغو کرد و به جای آن هواداری از حق و عدالت را تعلیم داد. انتقام‌جویی‌ها، غارت‌ها و برادرکشی‌های قبیله‌ای را به صلح و صفا تبدیل و مسلمانان را برادر یکدیگر معرفی کرد. آن حضرت، به جای نظام قبیله‌ای، نظام «امت» و «امامت» را برقرار ساخت؛ از قبایل پراکنده عرب، امتی واحد تشکیل داد و آنان را از محدوده تنگ قبیله‌ای به حکومت جهانی رهنمون شد. امیرالمؤمنین علی (ع) در این مورد می‌فرماید:

... همانا خداوند متعال، محمد (ص) را فرستاد در حالی که شما گروه عرب در آن هنگام پیرو بدترین آیین‌ها بودید و در بدترین جاها زندگی می‌کردید و در زمین‌های سنگلاخ و میان مارهای سمی اقامت داشتید. آب لجن و متعفن می‌آشامیدید و از خوراک‌های نامطبوع و مسمم‌کننده تغذیه می‌کردید، خون یکدیگر را می‌ریختید، از خویشاوندان دوری می‌کردید، بت‌های ساخته دست خودتان را می‌پرستیدید و از گناه و زشتی و پلیدی اجتناب نمی‌کردید ... پس به وجود حضرت رسول (ص) از آن زندگی نکبت‌بار نجات یافتید و در بین مردم جهان به سیادت و بزرگی مشهور شدید. اکنون آیا سزاوار است که بر خلیفه بر حق و جانشین آن حضرت عصیان و از اطاعت وی سرپیچی کنید؟! (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۹).

پیامبر گرامی اسلام پس از سال‌ها مبارزه با کفار و مشرکان، از مکه، شهر امن الهی، به طرف یشرب هجرت کرد و از این‌رو این شهر را «مدینه‌النبی» نامیدند. در اینجا پیامبر (ص) توانست به‌عنوان رهبر جامعه، زمام امور را به‌دست بگیرد و تلفیق میان دین و سیاست را عملاً نشان دهد. پس از استقرار حکومت اسلام در جامعه، در اندک زمانی قلمرو حکومت اسلامی از مرزهای حجاز گذشته به طرف کشورهای متمدن آن روز یعنی ایران و روم کشیده شد. هر چند این تمدن‌ها در سرایشب احتضار و نابودی و قرار داشتند، اسلام با راه‌یابی به این مناطق، توانست فرهنگ اصیل خود را در قالب آداب و سنن و باورهای این سرزمین‌ها عرضه دارد و چنین بود که اسلام و فرهنگ‌های بازمانده از تمدن‌ها در خدمت یکدیگر درآمدند. در مدینه‌النبی (ص) حاکم دینی محور حق و عدالت و صلح شمرده می‌شد و سیاست عملی حاکم اسلامی، تقدم‌بخش امر الهی بر حکم خویش بود. یکی از پژوهشگران معاصر تاریخ می‌نویسد:

تمدن اسلامی از لحاظ نظم و انضباط اخلاقی، برتری سطح زندگی، سعه صدر و اجتناب نسبی از تعصب و توسعه و ترقی علم و ادب، طی قرن‌های دراز پیشاهنگ یک دوره درخشان از تمدن انسانی است و آنچه فرهنگ و تمدن جهان امروز بدان مدیون است، اگر دینی که به یونان دارد، بیشتر نباشد، کمتر نیست، با این تفاوت که فرهنگ اسلامی هنوز در دنیای حاضر تأثیر معنوی دارد و به جاذبه و معنویت آن نقصان راه ندارد... در چنین دنیایی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود، اسلام نفخه تازه‌ای دمید. چنان که با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود - نه شام و نه عراق - تعصبات قومی و نژادی را با یک نوع «جهان وطنی» چاره کرد و

در مقابل تعصبات دینی نصارا و مجوس، تسامح و تعاهد با اهل کتاب را توصیه کرد و علاقه به علم و حیات را ثمره این درخت شگرف - که نه شرقی بود نه غربی - بعد از بسط فتوح اسلامی حاصل شد و توسعه و ترقی آن مدت‌ها ادامه داشت ... (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۲).

بدین ترتیب، پیامبر اسلام (ص) با شخصیت خارق‌العاده‌اش حکومتی براساس آیین الهی تشکیل داد. گرچه آن حضرت کاری شگرف انجام داد و ارزش‌های قبیله‌ای را به ارزش‌های اسلامی تبدیل کرد؛ ولی این امر زودگذر بود، بیشتر از ده سال از اسلام و حکومت اسلامی نگذشته بود، جامعه اسلامی ریشه‌دار نبود و هنوز نهادینه نشده بود. اینان رابطه خود را با جاهلیت قطع نکرده بودند، هنوز رسوبات جاهلی و تعصبات قبیله‌ای در فکر و اندیشه‌شان وجود داشت و به‌طور کلی در فرهنگ اسلامی تعمق پیدا نکرده بودند؛ لذا بلافاصله بعد از وفات پیامبر گرامی اسلام (ص) به جاهلیت برگشتند و مجدداً رقابت‌ها و اختلافات قبیله‌ای را از سر گرفتند.

چگونگی نفوذ خزنده بنی‌امیه در صحنه مدیریتی اسلام

اساساً چه شد که امویان با آن همه فاصله‌ای که از جایگاه شرافت اسلامی داشتند؛ کمتر از ربع قرن پس از هجرت پیامبر (ص) و اوج دشمنی‌های امویان با نومسلمانان، بار دیگر در آستانه کسب موقعیتی مستحکم در نظام مدیریت و حکومت اسلامی قرار گرفتند؟ و صد البته در این جهت‌گیری به کامیابی‌های بزرگی هم دست یافتند. چه زمینه‌هایی به تحقق کابوس تسلط بنی‌امیه بر جهان اسلام، کمک کرد و چه کسانی این زمینه را فراهم آوردند؟ جهان اسلام چگونه پس از آنکه در پی بعثت اشرف انبیاء (ص) از خواب دیرینه‌اش برخاسته بود، دوباره در رخوتی نابودکننده، چنان فروغلتید که پسر هند (آکله‌الاکباد) را شایسته کسب عنوان «امیرالمؤمنین» دانست و بدان رضایت داد؟ همان‌طور که اشاره شد، پیامبر اسلام (ص) انقلاب بزرگی را در جهان آن روز به وجود آورد. معمولاً هر کجا انقلابی رخ می‌دهد، مردم رویکردهای مختلفی به آن دارند. گروهی، خیر و صلاح خود را در این تحول و دگرگونی و انقلاب می‌بینند، لذا از آن حمایت می‌کنند و به هر شکلی برای پیروزی و تداوم آن کمک و فداکاری می‌کنند. گروهی بی‌طرفی اختیار می‌کنند، نه همراهی می‌کنند و نه کارشکنی؛ سرنوشت خود را به تقدیر می‌سپارند و زندگی خود را با روند جامعه وفق می‌دهند. گروه دیگر منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌بینند و هر تغییر و تحولی را به ضرر خود و موقعیت شغلی و سیاسی و اجتماعی و طبقاتی خود می‌دانند، لذا با همه وجود با این انقلاب و تحول مخالفت می‌کنند و برای جلوگیری از این حرکت بنیادی به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند. اگر توانستند سد راه انقلاب می‌شوند و آن

را به شکست می‌کشاند و اگر از هیچ طریقی نتوانستند مانع شکوفایی و پیشرفت آن بشوند، برای حفظ خود و خانواده و موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود، ظاهراً دشمنی را کنار گذاشته و با انقلاب همراهی می‌کنند و با گذشت زمان در لایه‌های انقلاب وارد می‌شوند، در بخش‌های مختلف نفوذ می‌کنند و به تدریج پست‌های کلیدی را اشغال می‌کنند و چون قلباً با انقلاب و وضع پیش‌آمده، موافق نیستند؛ بلکه با آن و طرفدارانش کینه‌ای عمیق هم دارند، سر فرصت و از راه‌های مختلف ضربات سهمگین خود را وارد می‌کنند، خیانت می‌کنند و از درون انقلاب را نابود می‌کنند.

عملکرد بنی‌امیه، نسبت به انقلاب تکاملی اسلام، از این نمونه بود. آنان نزدیک بیست سال با تمام توان با پیامبر (ص) جنگیدند. در فتح مکه، در سال هشتم هجرت، به ناچار برای حفظ خود و خانواده‌شان، شمشیر را کنار گذاشتند و ظاهراً مسلمان شده و زیر پرچم اسلام پناه گرفتند و با جمله معروف پیامبر (ص): «**أذهبوا فأنتم الطلقاء**»؛ بروید همگی آزادشده‌گانید! (یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۱، ۴۲۱) جان خود را نجات دادند. پیامبر (ص) تا در حیات بودند، مسئولیتی به آنان ندادند زیرا آن حضرت می‌دانستند که اسلام بنی‌امیه مصلحتی است و اینان هرگز در مقابل اسلام، تسلیم نشده‌اند ولی بعد از رحلت آن حضرت، دست‌اندرکاران حکومتی، دست بنی‌امیه را در تصدی مناصب حکومتی باز گذاشتند و به آنان مسئولیت دادند و آنان نیز با استفاده از این فرصت‌ها زمینه را برای برنامه‌های بعدی خود تا رسیدن به خلافت، فراهم کردند.

یکی از متفکران تاریخ معاصر در تحلیل چگونگی نفوذ خزنده بنی‌امیه در تاریخ اسلام، چنین می‌نویسد:

... ناگهان، نهضتی برای نجات مردم، استقرار «قسط»، یعنی آگاهی و عدالت، به پا می‌خیزد و مبارزه با جور و جهل و جوع یا «استضعاف» مردم آغاز می‌شود و راه را بر این جریان مستمر حکومت تثلیث (زور، زر، تزویر) می‌بندد و این رابطه به هم می‌خورد، تلاشی می‌شود ... دعوت به وسیله یک پیامبر و با یک گروه انقلابی شروع می‌شود.

مسیر تاریخ عوض می‌شود، این انقلاب، روابط طبقاتی را تغییر می‌دهد، «مردم» روی کار می‌آیند، آگاهی، عصیان، تصمیم و حرکت در متن توده‌ای که زیر قدرت‌ها «اسیر» و ناامید شده بودند و حتی فاقد احساس، به وجود می‌آید، این دوره، دوره انقلابی است ... در خلال این دوره، دشمنان این بعثت (انقلاب)، دشمنان سه‌گانه (زور، زر، تزویر)، دشمنانی که دین گذشته را در دست داشتند، دشمنانی که اقتصاد و روزی مردم در دستشان بود و دشمنانی که سرهای مردم به زیر بند

فرمانشان بود، در برابر آن شکست می‌خورند، این‌ها دیگر چون نمی‌توانند «رویاروی» بجنگند و پایداری کنند، تسلیم شده به داخل نهضت روی می‌آورند ولی از آنجایی که این‌ها قدرت اجتماعی، «باند‌های سیاسی»، روابط طبقاتی، اعتبار خانوادگی، امکانات اقتصادی، نفوذ در میان عوام را در اختیار دارند، در درون نهضت، به صورت آحاد و افراد معمولی در نمی‌آیند، بلکه قدرت، اعتبار، موقعیت طبقاتی و نفوذ اشرافی قدیم خود را در زیر سرپوش «ظواهر و قوالب» اعتقاد جدیدشان حفظ می‌کنند! (شریعتی، بی‌تا: ج ۲۶، ۲۴۵)

اینجاست که این عناصر ارتجاعی و جاهلی، پس از فروکش کردن فواره انقلاب، همان قدرت انقلابی را که رویاروی آن می‌جنگید، به دست می‌گیرند و اسلحه‌ای را که در جبهه جاهلی قبلی بر سرشان فرود می‌آمد، به چنگ می‌آورند و بدین ترتیب، خود، به صورت مدافعان رسمی و قدرت‌های حاکم جامعه جدید انقلابی در می‌آیند! این است که ... این سه عنصر (زور، زر، تزویر) که در حقیقت، «طبقه واحدی» هستند، پس از روی کار آمدن انقلاب و پیروزی آن - ظاهراً - نابود می‌شوند! اما نقاب نفاق می‌زنند و در درون صف مجاهدان و معتقدان، پنهان می‌شوند و از همان اوان انقلاب به تدریج وارث این انقلاب می‌گردند! و همان جریان ارتجاعی و روابط طبقاتی پیشین را - که نابودی‌اش هدف انقلاب بود - این بار، در دوره انقلاب ادامه می‌دهند، اما به نام خود همین انقلاب و به نام همین دین و مکتب و شعار جدید! نهایت اینکه در آنجا «اسمشان مثلاً "مشرکین" بود که بر ضد دین خدا و توحید می‌جنگید! اما در اینجا اسمشان "موحدین" است که به خاطر دین خدا و توحید می‌جنگند!» (همان: ۲۴۶)

در واقع، این شکل مخصوص حرکت تاریخ است. همواره نیروهای ارتجاعی تا زمانی که می‌توانند با نیروهای حق، پیامبر، امام، هر پیشوای بحق، می‌جنگند؛ چنان‌چه پیروز شدند، همان راه همیشگی خود را به همان ترتیبی که بود، ادامه می‌دهند. اما زمانی که عاجز ماندند و در برابر نیروهای حق شکست خوردند، تسلیم می‌شوند و آنگاه به نام همان «انقلاب» و به نام وارث همان نهضت و مذهب، اصلی‌ترین و بهترین ارزش‌های آن انقلاب و آن مذهب را نابود می‌کنند، روحش را می‌کشند، وارثان حقیقی‌اش را قتل عام می‌کنند و بعد، با همان روابط، با همان رژیم و با همان «نقش» همیشگی دوره جاهلی، مسیر تاریخ را دیگر بار ادامه می‌دهند.

چه کسانی زمینه حضور بنی امیه را در مناصب کلیدی فراهم کردند؟

پس از رحلت پیامبر (ص)، امویان و در رأس آنها ابوسفیان، به دلیل سابقه دشمنی با نبی اکرم (ص)، در فاصله کوتاهی پس از پذیرش اجباری و مصلحتی اسلام، اصلاً به خلافت بلافصل آن حضرت امیدی نداشتند. هرچند اگر علی (ع) هم به خلافت می‌رسید، آن‌ها با آن کینه‌های قدیمی و خاطرات تلخ جنگ‌های بدر، احد، احزاب و مانند آن‌ها، هرگز حاضر به مصالحه و بیعت با او نمی‌شدند؛ با این حال، ابوسفیان که به هنگام وفات پیامبر (ص) و بیعت مردم با ابوبکر، در مدینه نبود، پس از ورود به شهر و اطلاع از این جریانات به علی (ع) وعده یاری و همکاری داد و او را به مبارزه و مقاومت در مقابل سلطه بنی تیم (قبیله ابوبکر) دعوت کرد (بلاذری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۵۸۸؛ یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۱۲۶).

این موضع‌گیری ابوسفیان درباره خلافت ابوبکر قابل بررسی است. اهمیت این مسئله تنها به دلیل مخالفت کردن یک شخص متنفذ با خلیفه نیست، بلکه مطلب در چگونگی نفوذ خزنده امویان در مدیریت نظام اسلامی است که بعدها منشأ شکل‌گیری تحولات بسیاری در روند تاریخ اسلام گردید. پاسخ منفی علی (ع) در مقابل این پیشنهاد - پیشنهاد خالی از هرگونه حسن نیت نسبت به اسلام و جامعه اسلامی و شخص علی بن ابی طالب و صرفاً در جهت منافع ابوسفیان - بسیار آگاهانه بود و ابوسفیان نیز آن را به خوبی پیش‌بینی می‌کرد، اما همین پیشنهاد به‌ظاهر بی‌هوده ثمره‌ای جدی در پی داشت، چراکه همه کس - و خلیفه و کارگزاران او بهتر از هر کس دیگر - می‌دانستند که حمایت سرکرده امویان از علی (ع)، صرفاً به دلیل قدرت‌طلبی و ارضای حس برتری خاندانی بود. از این رو سیاستمداران وقت به این فکر افتادند که با راضی نگاه‌داشتن ابوسفیان جهت موضع‌گیری او را به نفع خود تغییر دهند و به جای آنکه احتمالاً علی (ع) از همکاری او برای مخالفت با دستگاه حاکم بهره‌برداری کند، حکومت از وجود او برای تضعیف برجسته‌ترین مخالف خود، مدد جوید و از طریق جلب حمایت امویان، نقاط ضعف خود را به‌لحاظ موقعیت سیاسی و مکانی اجتماعی جبران کند (فرهمندپور، ۱۳۷۹: ۱۹).

بنابراین، خلیفه به توصیه عمر، اولاً صدقاتی را که در دست ابوسفیان بود به او واگذاشت و ثانیاً فرزند او، یزید را به فرماندهی سپاه شام گماشت و سپس به‌عنوان عامل خلیفه در آن منطقه منصوب کرد (طبری، بی‌تا: ج ۳، ۲۸۷) و این آغاز نفوذ تدریجی و بسیار خطرناک امویان در تشکیلات سیاسی جدید اسلام بود که در تمام دوران خلافت سه خلیفه اول گسترش و استحکام یافت و اصلی‌ترین عامل تخریب بنیاد حکومت خلیفه چهارم گردید و در نهایت دروازه خلافت را بر آنان گشود. معاویه به همراه برادر بزرگش یزید، برای

فتح شام مأموریت یافت. بعد از پیروزی، یزید بن ابوسفیان مأمور اداره مناطق مفتوحه شد. یزید در سال ۱۸ هـ. ق در اثر بیماری طاعون مرد و به فرمان عمر، دمشق و توابعش زیر فرمان معاویه قرار گرفت. عثمان که به خلافت رسید، پس از مدتی فرمانداران عمر را عزل و فقط معاویه را ابقاء کرد. چندی بعد، فرماندار فلسطین (عبدالرحمن بن علقمه) مرد و عثمان فلسطین را هم به معاویه واگذاشت. باز هم پس از مدتی حاکم حمص (عمر بن سعد انصاری) بیمار و مستعفی شد و حمص نیز به فرمان عثمان ضمیمه منطقه نفوذ معاویه گردید (ابن اعثم، ۱۳۷۴: ۲۰۱).

سازش ابوبکر و عمر با ابوسفیان و فرزندانش، آغاز معامله‌ای سودمند و دو جانبه بود. تأیید، همکاری و هم‌داستانی بنی‌امیه برای تحکیم موقعیت خلفا در مقابل مخالفانشان بسیار مؤثر بود، همچنان‌که از سوی دیگر پس از مقبولیت کامل نظام خلافت به شیوه شیخین در اذهان مردم و قطعی شدن حقانیت حکومت آنان، تأیید معاویه، از جانب شیخین، معتبرترین مستند او در اعمال قدرت و تصدی حکومت شام بود. با این توضیحات، مقصود معاویه از بذل و بخشش‌های سنگین برای جعل احادیثی در فضایل صحابه، مخصوصاً شیخین، بهتر فهمیده می‌شود، زیرا که تحکیم هر چه بیشتر حکومت شیخین، قوی‌تر شدن توجیه مشروعیت سلطه امویان بود. بنابراین، چهره‌ای که بعدها از شیخین ترسیم شد و به آیندگان القا گردید و آنان برجسته‌ترین اصحاب پیامبر (ص) شناخته شدند، تنها راهی بوده است که امویان خود را هر چه مشروع‌تر نشان دهند، چه آنان از این چهره‌های خطاناپذیر، فرمان ولایت دریافت کرده بودند (فرهمندپور، ۱۳۷۴: ۲۱).

ابوبکر و عمر، برای افراد خانواده خود در حکمرانی جامعه مسلمان، سهمی قائل نبودند و افراد خانواده‌شان، اعتبار سیاسی زیادی نداشتند؛ ولی عثمان این‌چنین نبود، وقتی به خلافت رسید، امویان این انتخاب را پیروزی بزرگی برای خود انگاشتند؛ عثمان هم به آنان میدان داد.

انتخاب عثمان از قبیله بنی‌امیه برای جانشینی پیامبر اسلام، تبلور آرزوهای دیرین بنی‌امیه بود ولی حتی خودشان هم باورشان نمی‌شد که از این قبیله که دشمنی آنان با دین اسلام و پیامبر اسلام، زیانزد عام و خاص بود، کسی جانشین پیامبر اسلام بشود. این زمینه را عمر با آن شورای شش نفری خود فراهم کرد. خلافت عثمان، به‌بار نشستن شجره کهن آمل و آرزوهای امویان بود. خلافت وی، زمینه را برای به‌قدرت‌رسیدن کسانی فراهم کرد که تا آخرین لحظات ممکن از دشمنی با پیامبر (ص) کوتاهی نکرده بودند و از آن پس، از وجود خلیفه تنها به‌عنوان پلی برای نفوذ و گسترش قیادت خویش بهره می‌جستند

و در وقت مقتضی حتی از نابودی خود او هم فروگذار نکردند، بازتاب خلافت عثمان در محافل خصوصی بنی‌امیه قابل توجه است:

قدرت پس از تیم و عدی (قبیله‌های ابوبکر و عمر) از آن شما (بنی‌امیه) شد، پس آن را چونان یک گوی در میان خویش دست به دست کنید و پایه‌های آن را در بنی‌امیه استوار سازید که این قدرت (اسلام) جز نوعی سلطنت، چیزی نیست و از نظر من (ابوسفیان)، بهشت و جهنم معنایی ندارد ... (عاملی، ۱۴۰۰: ج ۴، ۳۷۰).

همان‌طور که اشاره شد، اولین بار ابوبکر و عمر بودند که میدان را برای نفوذ بنی‌امیه، روسپاه‌ترین دشمنان اسلام - ابوسفیان و پسرانش یزید و معاویه - باز کردند و آنان را تا فرماندهی سپاه اسلام رساندند. معلوم نیست چرا عمر با همه سختگیری‌های خود نسبت به کارگزارانش - که هر سال اموال آنان را مصادره می‌کرد (یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۴۶؛ بلاذری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۲۶۶) و همان کار موجب ترور وی گردید - به بنی‌امیه (مخصوصاً معاویه) حق سکوت می‌داد و در مقابل خودسری‌های آنان، عکس‌العمل نشان نمی‌دادا ولی عثمان، زمام تمام امور مسلمانان را به آنان سپرد. وی از بذل و بخشش و مساعدت به خویشان خود، هرگز دریغ نمی‌ورزید و عمل خود را با بیان این جمله، توجیه می‌کرد: «پیامبر (ص) مقام‌ها را به خویشاوندان می‌بخشید و من اتفاقاً به مردمی فقیر وابسته‌ام، بنابراین نظر به اینکه چیزی به من واگذار شده است که از آن مواظبت کنم، من هم کمی دست‌های خود را شل می‌کنم و گشاده‌دستی می‌نمایم» (طبری، بی‌تا: ج ۱، ۲۹۴؛ یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۱۲۶؛ مسعودی، ۱۹۶۵: ج ۲، ۳۳۴).

معاویه از دهاته (تیزهوشان) عرب بود و به حلم و تدبیر شهرت داشت. در مکه به دنیا آمد و در کنار تربیت اشرافی با کتابت و حساب هم آشنا شد. فرصت‌طلبی را از پدرش ابوسفیان به ارث برد و کینه‌جویی نسبت به اسلام و مسلمین را از مادرش هند. در فتح مکه (سال هشتم هجری) اسلام آورد و مدتی هم در جرگه کاتبان وحی قرار گرفت و در عصر خلیفه دوم امارت منطقه شامات را به‌دست آورد (خلیفه، ۱۴۰۵: ۱۵۳).

معاویه در شام، از خود، استعداد جنگجویی و قدرت مدیریت نشان داد و فتوحاتی را که در آن حدود در امارت برادر بزرگ‌ترش یزید بن ابی‌سفیان شده بود، دنبال کرد و توسعه داد. چنان‌که گفته شد، عمر نسبت به خودکامگی‌های وی کوتاه آمد، عثمان هم که خویشاوند او بود، بر قدرت و قلمرو وی افزود. معاویه در شام، از آسایش و فراغتی که به‌دست آورده بود، استفاده کرد و نظم و نسقی در کارهای قلمرو خویش پدید آورد.

بیست سال حکومت متوالی در این سرزمین، به او مجال داد که طوایف و اقوام مجاور را تهدید و تطمیع و با خود همراه کند. او خونخواهی عثمان را بهانه قرار داد و برای تحکیم موقعیت خویش از هر فرصتی استفاده کرد.

اشتغال علی (ع) هم به جنگ‌های تحمیلی داخلی و سستی و تمرد سپاهیان آن حضرت نیز فرصتی به معاویه داد تا به تحکیم مواضع خود بپردازد و زمینه خلافت را برای خودش فراهم کند. قضیه حکمیت که طی آن، با خدعه و حيله، خلافت به نام او تمام شد، نه فقط یاران علی (ع) را ناراضی کرد بلکه صدای اشخاص بی‌طرفی همانند عبدالله بن عمر و سعد بن ابی‌وقاص را هم درآورد. هر چند این رأی را نه شیعه قبول کردند و نه خوارج؛ لیکن، همان رأی به معاویه فرصت داد که دنباله خیالات خویش را بگیرد.

شهادت علی (ع) آخرین مانعی را هم که بین او و مسند خلافت وجود داشت، از میان برداشت و او در شام خود را خلیفه خواند. ابتدا وضع خود را در منطقه محکم ساخت و بعد از آن که امام حسن (ع) را هم کنار زد، وحدت قلمرو خلافت را از شام تا عراق، تأمین کرد (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۱۵).

یکی از پژوهشگران عرب، از سلطنت عربی معاویه تحلیلی جالب می‌دهد و می‌نویسد: ... پس از آنکه حسن بن علی (ع) با معاویه صلح کرد، قلمرو اسلام به دست معاویه افتاد. او خود را امیر المؤمنین نامید، لیکن روش کسانی را که به عنوان «امیر المؤمنین» شناخته‌ایم، در پیش نگرفت. او خلافت را به صورت پادشاهی درآورد و پس از خود به فرزندش میراث داد و چیزهایی را که خدا در قرآن حرام کرده بود، حلال کرد؛ زیاد را به پدر خود ابوسفیان ملحق کرد (استلحاق) (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۴۹)، با اینکه خداوند در قرآن مجید از این گونه نسب‌سازی‌ها به شدیدترین وجهی جلوگیری کرده است (احزاب: ۴ و ۵). بعدها، سرپیچی از حکم کتاب و سنت معمول گردید؛ چه گناه، گناه می‌آورد و دوستی و محبت دنیا، انسان را از اطاعت حق، باز می‌دارد (حسین، بی تا: ۲۱۷).

خداوند بزرگ در قرآن، مکه را حرم امن شناخت (و البلد الامین) و پیامبر (ص) مدینه را حرم قرار داد؛ اما بنی‌امیه، مکه و مدینه هر دو را مباح شمردند. اول بار، یزید بن معاویه، مدینه را بر سپاهیان مباح گردانید و آن‌ها سه روز آن شهر مقدس را غارت و هتک حرمت کردند. در نوبت دوم، عبدالملک مروان به حجاج اذن داد که مکه را مباح شمارد. حجاج نیز شهر مقدس مکه را به منجنیق بست و آتش زد. این همه بی‌حرمتی برای آن بود که سرزمین‌های مقدس، برای فرزندان ابوسفیان و سپس بنی‌مروان، رام و مطیع گردد. ابن زیاد نیز به فرمان یزید بن معاویه، کشتن حسین بن علی (ع) و پسران و برادران وی را جایز شمرد و دختران پیامبر (ص) را به اسارت گرفت. اموال مسلمانان، ملک طلق خلفای

بنی امیه گردید و آن را در راهی مصرف می کردند که خود می خواستند، نه در مصارفی که موجب رضای خدا بود (همان: ۲۲۰).

امویان که خلافت را به نوعی به سلطنت موروثی تبدیل کردند، فتوحات را نیز وسیله ای برای توسعه مملکت می دیدند؛ در صورتی که مسلمین - سپاه اسلام - همچنان فتوحات اسلامی را یک نوع جهاد و مایه نشر اسلام و نشر حکم خدا تلقی می کردند (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۱۵). بدین ترتیب، با رسیدن خلافت به دست معاویه، خلافت اسلامی که در آن همه قدرت ها ناشی از حکم خدا بود، به دست خاندانی افتاد که اسلام را با علاقه نپذیرفته بود و در طول حیات پیامبر (ص) تا آخرین نفس با آن حضرت و آیین الهی اش، مبارزه کرده بود! سیاست معاویه، شخصاً بر زرنگی و بردباری مبتنی بود. او نزدیکان خود را نیز از کسانی برمیگزید که به حلم شناخته شده بودند. حلم او که با فرصت طلبی همراه بود، غالباً مخالفان را خلع سلاح می کرد. او می گفت: اگر میان من با مردم سر موئی باشد، آن مو هرگز پاره نمی شود؛ زیرا اگر مردم آن را رها کنند، من آن را می کشم و چون مردم آن را بکشند، من رها می کنم. بدین گونه حلم، حربه ای قاطع در دست او بود و با آن مخالفان را به زانو درمی آورد (ابن قتیبه، ۱۳۸۰: ۱۷۶).

در واقع تا کار به زر برمی آمد، به زور متوسل نمی شد و گوش مخالفان را با زنجیر طلا به بند می کشید. در یک مورد، کسانی او را ملامت کردند که در حق بعضی ها بیش از حد احسان و بخشش می کند. جواب داده بود به هر حال جنگ گران تر تمام می شود و خرجش بیشتر است. از رشوه و حلم که می گذشت، از زبان خویش بهره می گرفت، غالباً می گفت: «من از زبان خویش، بیشتر از شمشیرم، پیروزی به دست آورده ام». او با دستی گشاده و زبانی گویا و با موقع شناسی، بر کارها غلبه پیدا کرد. در دستی کیسه زر داشت و در دست دیگر تیغ یا زهر کشنده، در حقیقت یک ماکیاوول واقعی! با این همه، در جلب قلوب هم مهارت داشت که به قول مسعودی احیاناً کسانی که مورد انعام او واقع می شدند، در راه او حاضر به فداکاری نیز می شدند (مسعودی، ۱۹۶۵: ج ۱، ۷۵). حتی بعدها نیز، مخصوصاً در بین شامی ها، جمعی از غلات پیدا شدند که در محبت و ارادت وی افراط می کردند ولی خوارج از وی نفرت داشتند و شیعه ها هم وی را غاصب و منافق می شمردند. عباسیان نیز او را لعن می کردند و غالب مسلمانان اقدام او را در مورد بیعت گرفتن برای پسر نالایقش یزید که با زرنگی خاصی صورت گرفته بود، ناروا و زشت می شمردند. عبدالله بن عمر در مدینه به او گفت که امر خلافت اگر به ارث درست بود، می بایست که من اکنون به جای پدرم خلیفه باشم (ابن قتیبه، ۱۳۸۰: ۱۹۵). حتی مروان بن حکم هم این کار را ناپسند

می‌دانست و آن را به مصلحت ملک نمی‌دید. حسن بصری این اقدام وی را تجاوزی آشکار بر حق مسلمانان خواند (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۱۸).

زمینه‌های پیدایش سلطنت موروئی

۱. شعار جدایی دین از سیاست

معاویه پس از استیلا بر قدرت خلافت اسلامی بلافاصله به عراق رفت و طی سخنان خود به مردم چنین اخطار نمود:

من با شما سر نماز و روزه نمی‌جنگم، بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم ... و پیمانی را که با حسن بستم لغو و زیر پای من است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲: ج ۴، ۱۶۰؛ طبری، بی‌تا: ج ۴، ۱۲۴؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۷: ج ۳، ۲۰۳).

معاویه با این سخنان به این مطلب اشاره می‌کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه‌داشتن حکومت خود به کار خواهد بست. این نشان از حکومتی سلطنتی و پادشاهی دارد نه خلافت و جانشینی پیامبر خدا (ص).

۲. جلوگیری از رواج احادیث مناقب اهل بیت (ع)

وی برای محکم کردن پایه‌های حکومتی خود و زدودن پیشینه تاریک خود و دودمانش در اذهان مردم، از سویی اعلام کرد هر که در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچ‌گونه مصونیتی در جان و مال و آبروی خود نخواهد داشت و از سوی دیگر دستور داد هر کس در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد بدو جایزه‌ای ارزنده داده خواهد شد. از این رو اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد (محمد بن عقیل، ۱۴۱۲: ۷۲، ۷۳ و ۸۷). با این کار کوشید هم منزلت اهل بیت را در حد صحابه و مردم عادی پایین آورد و هم ننگ «طلقا» بودن و جنگ با مسلمانان در صدر اسلام را پاک کند.

۳. صدور فرمان ناسزاگویی به علی (ع) بر فراز منابر

او به منع رواج احادیث مناقب اهل بیت (ع) اکتفا نکرد و دستور داد تا در همه بلاد اسلامی بر فراز منابر به علی (ع) ناسزا گویند و او را مورد لعن قرار دهند. این بدعت سیئه همچنان در طول خلافت سلسله امویان باقی ماند و جز در ایام «عمر بن عبدالعزیز» که از آن منع کرد، همچنان با جدیت دنبال شد. سیوطی نقل می‌کند که در زمان بنی‌امیه بیش از هفتاد هزار منبر جایگاه لعن علی (ع) بود (همان: ۱۰۴).

۴. به شهادت رساندن یاران خاص امام علی (ع)

وی به وسیله عمال و کارگردانان خود، خواص شیعه علی (ع) را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زد و در شهرها گردانید. او عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می‌کرد و هر که خودداری می‌کرد به قتل می‌رساند (همان: ۵۸، ۶۴، ۷۷ و ۷۸). جو رعب و وحشت، تهدید و تحریم و شکنجه به حدی بود که به تعبیر امام باقر (ع) اگر کسی را به زندقه و کفر نسبت می‌دادند، راضی تر بود تا او را به شیعه علی (ع) بودن نسبت دهند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲: ج ۱۱، ۴۳).

۵. تحت فشار قرار دادن شیعیان علی (ع)

معاویه با الغای پیمان خویش با امام حسن (ع) می‌فهماند که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برند و مانند گذشته به فعالیت‌های دینی خود ادامه دهند و به این معنا جامعه عمل نیز پوشاند (محمد بن عقیل، ۱۴۱۲: ۷۲). در تاریخ تشیع، سخت‌ترین زمان را می‌توان همان زمان حکومت بیست‌ساله معاویه دانست. در آن دوره شیعیان که بیشترشان افرادی شناخته شده بودند، هیچ‌گونه مصونیتی نداشتند. برای امام حسن و امام حسین (ع) نیز کمترین وسیله‌ای برای برگرداندن اوضاع در دست نبود؛ حتی امام حسین (ع) - که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با همه یاران و فرزندان شهید شد - در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می‌زیست تمکن این اقدام را نیز نداشت (ر.ک: مغنیه، ۱۳۴۳: ۶۵ و بعد از آن).

۶. لشکرکشی مجدد به مرکز خلافت اسلامی و به دست آوردن امپراتوری اسلامی

پس از شهادت امیرمؤمنان علی (ع) با وصیت امام و بیعت مردم، حسن بن علی (ع) متصدی خلافت شد ولی معاویه آرام ننشست و به سوی عراق که مقرر خلافت بود لشکر کشید و با حسن بن علی (ع) به جنگ پرداخت.

وی با دسیسه‌های مختلف و دادن پول‌های گزاف به تدریج برخی از یاران و سرداران آن حضرت را به فساد کشاند تا حسن بن علی را مجبور کند به عنوان صلح، خلافت را به وی واگذارد و امام حسن (ع) نیز خلافت را به این شرط که اولاً پس از درگذشت معاویه، به وی برگردد و ثانیاً به شیعیان وی تعرض نشود بدو واگذارد. امام حسن (ع) نیز خلافت را به این شرط که اولاً پس از درگذشت معاویه، به وی برگردد و ثانیاً به شیعیان وی تعرض نشود، بدو واگذار کرد. (یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۱۹).

با لشکرکشی معاویه و تحمیل صلح بر امام حسن (ع)، خلافت بر معاویه فرزند ابوسفیان مسلم شد. چنان که قبلاً گذشت معاویه که پایه‌های حکومت خود را در شام استوار ساخته بود، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علی (ع) مخالفت کند و در برابر او بایستد. او سرانجام، پس از جنگ صفین و ضعف قوای کوفه، حکومت خود را بر مصر نیز مسجل ساخت و بالاخره در زمان امام حسن (ع) قدرت را با توسل به زور به دست آورد.

۷. به شهادت رساندن امام حسن (ع)

معاویه با بیان و کردار خویش به این مطلب اشاره می‌کرد که نخواهد گذاشت حسن (ع) پس از او به خلافت رسد. او برای خلافت بعد از خود چاره‌ای اندیشید و آن به شهادت رساندن امام حسن (ع) با سم بود. و با این کار راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت (مسعودی، ۱۹۶۵: ج ۲، ۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۱، ۱۸۳).

۸. استقبال از عنوان «پادشاه» به جای «خلیفه» در محافل خصوصی

برخی از کسانی که به حضور معاویه می‌رسیدند، به عنوان «پادشاه» به او سلام می‌دادند و او در این باره عکس‌العملی از خود جهت منع این کار نشان نمی‌داد؛ بلکه خود نیز در برخی مجالس خصوصی، از حکومت خود با عنوان «ملک» و «پادشاهی» تعبیر می‌کرد؛ اگرچه در ملاء عام جرات این کار را نداشت و خود را «خلیفه» معرفی می‌کرد (یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۱۹۳).

۹. تحکیم بنیان‌های بنی‌امیه

پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، تحکیم اساس حکومت بنی‌امیه را آغاز کرد و برای پسرش یزید، از بزرگان و اشراف به استثنای چند تن از جمله، حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر بیعت گرفت. او در سیاست خارجی هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولایت‌های تابع دولت بیزانس افزود. همچنین، نیروی دریایی مهمی در مدیترانه به وجود آورد. معاویه با جلب افرادی مانند زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه و عمروعاص، قدرت بنی‌امیه را در سرتاسر عالم اسلامی بسط داد.

انتقال قدرت موروثی به یزید بن معاویه

روشن است پادشاهی‌ای که برپایه زور استوار باشد وراثت را به‌دنبال خواهد داشت. معاویه این خواسته درونی را با انتخاب فرزندش یزید به ولایت‌عهدی و جانشینی، جامه عمل پوشانید. یزید مردی عیاش و هوسران و دائم‌الخمر بود، لباس‌های حریر و جلف می‌پوشید، سگ و میمونی داشت که ملازم و هم‌بازی وی بودند، مجالس شب‌نشینی او با طرب و ساز و شراب برگزار می‌شد، نام میمون او «بوقیس» بود و او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شربش حاضر می‌کرد! گاهی هم او را سوار بر اسب، به مسابقه می‌فرستاد (همان: ۱۹۶؛ مسعودی، ۱۹۶۵: ج ۳، ۷۷).

معاویه در سال شصت هجری درگذشت و طبق بیعتی که از مردم گرفته بود، زمام خلافت اسلامی را به یزید سپرد. یزید به شهادت تاریخ هیچ‌گونه شخصیت دینی نداشت؛ حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی‌کرد و جز عیاشی و بی‌بندوباری و شهوترانی چیزی نمی‌دانست و در سه سال حکومت خود فجایعی را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه‌ها که گذشته بود سابقه نداشت.

او در سال اول خلافتش - امام حسین (ع) را که سبط پیامبر اکرم (ص) بود - با فرزندان و خویشان و یارانش با فجیع‌ترین وضع به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر (ص) را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید. در سال دوم، مردم مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز بر لشکریان خود مباح ساخت. در سال سوم، کعبه مقدسه را خراب کرد و به آتش کشید (یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۲۱۶؛ مسعودی، ۱۹۶۵: ج ۲، ۶۴).

استمرار خط‌مشی معاویه و فرزندش توسط سایر خلفای اموی

پس از یزید آل مروان از بنی‌امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده است، در دست گرفتند. حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد. به‌گونه‌ای که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود، حکومت نمی‌کرد. در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت که جانشین پیغمبر اکرم (ص) و یگانه حامی دین شمرده می‌شد، بی‌محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه بسازد تا در موسم حج در آنجا به خوش‌گذرانی بپردازد (یعقوبی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۷۳). خلیفه دیگر قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد، گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می‌یابی، بگوی خلیفه مرا پاره کرد (مسعودی، ۱۹۶۵: ج ۲، ۲۱۶).

رشد روحیه تجمل‌گرایی و کاخ‌نشینی زمامداران اموی

در دوره امویان، با رشد روحیه تجمل‌پرستی و کاخ‌نشینی حاکمان و امیران، نوعی رقابت با کلیساهای غرب مسیحی و قصرهای حکومتی بیزانس و روم ایجاد شد. خلفای بنی‌امیه در ساختن قصرها و کاخ‌ها و قلعه‌ها و حتی مساجد، بناهای عظیم و مجلل با ایوان‌هایی بزرگ، ستون‌هایی تزییناتی و محراب‌هایی شگفت و اشرافی ساختند. آن سادگی زندگی و بساطت حکومت و بی‌آلایشی مساجد، پس از چندی تغییر یافت و خلافت اسلامی به «سلطنت موروثی» مبدل شد و روحیه عیاشی و خوش‌گذرانی و رفاه‌طلبی که بر خلفای نالایق و حاکمان دنیا زده مستولی شده بود، آنان را به تقلید از تجملات دیگران واداشت؛ تا آنجا که برخی از خلفای اموی، برای ساختن قصرها و معماری بناهای پرشکوه، از ابزار و مصالح و سنگ‌هایی استفاده می‌کردند که از جاهای دیگر می‌آوردند و معماران و مهندسان و هنرمندانی از مصر و ایران و کشورهای اروپایی آن روز را به کار می‌گرفتند. کحاله در این باره می‌نویسد:

تا وقتی خلافت اسلامی در مدینه بود، خلفای چهارگانه، مانند پیامبر، از اسراف و اتراف و هر چه که مظهر اشرافیت باشد، پرهیز می‌کردند ولی وقتی خلافت در زمان معاویه به «دمشق» منتقل شد، معاویه دید که نیاز به برپایی مساجدی پرشکوه و

شامخ است که از معابد بت پرستان و کلیسای مسیحیان کمتر نباشد (کحاله، بی تا: ۴۴).

وی در این باره می افزاید:

تاریخ هنر اسلامی نشان می دهد که بسیاری از پادشاهان و امیران از بزرگ ترین رواج دهندگان تصویر و نقاشی بوده اند. خلفای اموی و عباسی، در قصرهایی که در شام و سامرا می ساختند از تصاویر و نقوش زیبا و رنگارنگ در دیوارها و سقفها به کار می گرفتند (همان: ۱۵۵).

البته اینها بیش از آنکه نشان تمدن متعالی مسلمین باشد، دلیل دنیا زدگی و رقابت قدرتمندانی است که به نام خلیفه، مقدرات مسلمانان را در دست داشتند و «بیت المال» را به گونه ای دلخواه، خرج می کردند. ارنست کونل نیز با همین مضمون درباره نقش خلفا در عظمت دادن به بنای مساجد و قصرها می نویسد:

روی آوردن به ساختن مساجد بزرگ و قصرهای بلند برای فرمانروایان مسلمانان، از زمانی شروع شد که خلافت اسلامی از مدینه به دمشق به دست معاویه، سرسلسله امویان منتقل شد. خلفای چهارگانه پیش از او، به پیروی از پیامبر اسلام، از اتراف و اسراف و تجمل خودداری می کردند. معاویه که دمشق را پایتخت خود قرار داد تصمیم گرفت که مساجدی پرشکوه بسازد که از معابد بت پرستان و کلیساهای مسیحیان کمتر نباشد و قصرهایی بنا کند که درخشش و جلال آن در رقابت، از کاخهای بیزانس عقب نماند. از این رو، طبیعی بود که یک حرکت پرشتاب و پرنشاط معماری شروع شد و مواد و مصالح و کارگر و معمار و هنرمندان را از همه جا دعوت کردند و استادکارانی از سوریه و روم و ایران در آرایش و تزیین بناها به کار گرفته شد (کونل، ۱۳۴۷: ۱۵).

در مجموع این سخنان نشان دهنده آن «تحول تجمل گرایانه» ای است که در بنای مساجد به خصوص از طرف خلفا و حکومتها اعمال می شد و روحیه تجمل گرایی و کاخ نشینی زمامداران اموی و باور به این که آنها پادشاه ممالک اسلامی اند نه خلیفه رسول خدا (ص).

نتیجه

پیامبر اسلام (ص) در مکه به تربیت افراد و پایه‌گذاری دین همت گماشت و در مدینه به تشکیل حکومت براساس آیین الهی پرداخت. در واقع آن حضرت علاوه بر رهبری دینی، مسئولیت حکومت را نیز برعهده داشت. در زمان پیامبر (ص) میان نهاد دین و نهاد حکومت، فاصله‌ای نبود؛ این دو در واقع یکی بودند، زیرا آن حضرت هم پیامبر خدا و مؤسس دین و آورنده شریعت بود و هم رهبری مردم را در حکومت به‌عهده داشت. در دوران بعد، این وضع دگرگون شد و دین فدای حکومت گردید و ابزاری شد برای رقابت‌های قبیله‌ای و عصبیت‌های جاهلی!

با ظهور و گسترش اسلام، تحول عمیقی در تمام شئون زندگی مردم حجاز رخ داد و یک انقلاب و دگرگونی کامل به‌وقوع پیوست که به‌تدریج دامنه آن در تمام نواحی جزیره‌العرب و سپس در جهان آن روز، گسترش یافت.

آن حضرت با مجاهدت‌های زیاد، در پرتو تعالیم وحدت‌بخش اسلام و با تکیه بر «کلمه توحید» نظام جاهلی را در هم شکست و «ایمان مشترک» را جایگزین «نژاد مشترک» کرد و توانست نظام قبیله‌ای را تا حدی از بین ببرد و این موفقیت، رهاورد بسیار مهم قرآن و رسالت آن حضرت بود. اما به شهادت تاریخ، رسوبات فرهنگ جاهلی هنوز در ذهن افرادی باقی مانده بود و گاهی تندباد حادثه‌ای، خاکستر روی آتش را کنار می‌زد و تفکرات جاهلی و قبیله‌ای نمایان می‌شد؛ ولی پیامبر (ص) با درایتی خاص جلوی آن را می‌گرفت.

بعد از رحلت پیامبر (ص)، امویان با کمک و همکاری خلفا، در تاریخ اسلام و مدیریت جامعه اسلامی نفوذی خزنده کردند و به‌حق بعدها منشأ تحولات بسیاری در روند تاریخ و فرهنگ اسلام شدند و مناصب و پست‌های کلیدی و رده‌های بالای حکومتی را به‌دست آوردند.

آنان اساس جاهلیت مدرن را پی‌ریزی کردند و مجدداً امتیازات قبیله‌ای و تبعیض نژادی را احیا کردند و قوم عرب را بر دیگران برتری دادند و غیر عرب را «موالی» نامیدند و با ترفندهایی خاص، شالوده یک سلطنت موروثی عربی را ریختند. متأسفانه، آن‌ها حدود یک قرن به نام خلیفه اسلام و پیشوای حکومت اسلامی بر اریکه قدرت تکیه زدند و مقدسات دینی را به مسخره گرفتند و آیین اسلام را تهی و بی‌محتوا کردند و بنا به کینه‌های دیرینه‌شان در بدر، احد و ... از اسلام و اهل بیت پیامبر (ص) با سبعت تمام، انتقام گرفتند! عثمان به‌عنوان کاتب و مشاور دستگاه ابوبکر، زمینه‌های روی کار آمدن عمر را فراهم کرد. به‌یقین روی کار آمدن عمر توسط ابوبکر، اصل استخلاف را به‌صورت یک اصل مشروع

در فقه سیاسی اهل سنت درآورد؛ این استخلاف زمینه‌های موروثی شدن خلافت بنی‌امیه را فراهم ساخت.

با انتخاب معاویه و برادرش به‌عنوان حاکم شامات، بنی‌امیه پس از آنکه سال‌ها توسط پیامبر اکرم (ص) از سیاست دور نگه داشته شده بودند، رسماً وارد عرصهٔ سیاسی اسلام شدند. عدم نظارت عمر و بازخواست نکردنش از کردار ناشایست معاویه، باعث تثبیت موضع بنی‌امیه شد.

ترویج شعار جدایی دین از سیاست، لشکرکشی به مرکز خلافت اسلامی، معرفی یزید به‌عنوان ولی‌عهد و بیعت‌گرفتن از مردم و زندگی اشرافی معاویه و وارثانش، از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های ظهور و بروز سلطنت موروثی بنی‌امیه است.

منابع و مأخذ

قرآن مجید.

نهج البلاغه. ترجمهٔ فیض‌الاسلام.

ابن‌ابی‌الحدید. (۱۹۶۲ م). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.

ابن‌اثیر جزری. (۱۹۶۷ م). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارالکتب اللبنانی.

ابن‌اعثم کوفی، محمدبن علی. (۱۳۷۴). *الفتوح*. ترجمهٔ احمدبن مستوفی. به‌تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.

ابن‌طقطقی، محمدبن علی بن طباطبایی. (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*. ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن‌قتیبهٔ دینوری، عبدالله بن مسلم. (۱۳۸۰). *امامت و سیاست*. ترجمهٔ ناصر طباطبایی. تهران: انتشارات ققنوس.

ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل. (۱۴۰۷ ق). *البدایة و النهایة*. ج ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه.

بلاذری، احمدبن یحیی. (۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م). *فتوح البلدان*. تحقیق عبدالله و عمر انیس الطباع. بیروت: مؤسسه المعارف.

جعفری، سید حسن. *تشیع در مسیر تاریخ*. ترجمهٔ محمدتقی آیت‌اللهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

حسین، طه. (بی‌تا). *آئینهٔ اسلام*. ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ چهارم.

خلیفه بن خیاط. (۱۴۰۵ ق). *التاریخ*. ریاض: [بی‌نا].

- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). *بامداد اسلام*. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۴). *کارنامه اسلام*. تهران: امیرکبیر.
- سیوطی، جلال الدین. (بی تا). *تاریخ الخلفاء*. بیروت: دارالفکر.
- شریعتی، علی. (بی تا). *مجموعه آثار*. ج ۲۶. (بی جا)
- طبری، محمدجریز. (بی تا). *تاریخ الملوک و الامم*. بیروت: دارالسویدان.
- عاملی، جعفر مرتضی. (۱۴۰۰ ق). *الصحيح من سيرة النبي الاعظم*. قم. [بی نا].
- العقاد، عباس محمود. (بی تا). *معاویه بن ابی سفیان*. دارالرشاد الحدیثه. [بی جا].
- فرهمندپور، فهیمه. (۱۳۷۸). *تحلیل نیم قرن سیاست های تبلیغی امویان در شام*. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۹). *سیری در تطور خلافت اسلامی*. تهران: انتشارات بضعه الرسول.
- کحاله، عمر رضا. (بی تا). *الفنون الجمیله فی الصور اسلامیة*. [بی جا]. [بی نا].
- کونل، ارنست. (۱۳۴۷). *هنر اسلامی*. ترجمه هوشنگ طاهری. [بی جا]. مشعل آزادی.
- محمدبن عقیل. (۱۴۱۲ ق). *النصایح الکافیة لمن یتولی معاویة*. قم: دارالثقافه للطباعة و النشر.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۹۶۵ م). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. بیروت: دارالاندلس.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۳۴۳). *شیعه و زمامداران خودسر*. ترجمه مصطفی زمانی. تهران: مرکز نشر معارف اسلام.
- یعقوبی، احمدبن واضح. (۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰ م). *تاریخ یعقوبی*. بیروت: دار صادر.